

## شریعتی و روش دیالکتیک؛ تقلید یا نوآوری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۱

غلامرضا جمشیدیها<sup>۱</sup>  
سینا شیخی<sup>۲</sup>

### چکیده

روش عمده در فلسفه و علوم انسانی تا اوایل قرن نوزدهم، روش تبیینی علی-معلولی بوده است. با طرح جدید هگل از تاریخ، روش دیالکتیک در علوم انسانی جایگاهی ویژه یافت. هگل با استفاده از بن‌مایه‌های دیالکتیک یونانی که در گفت‌وگوها متوقف می‌شد، روشی ابداع کرد که به تحلیل تاریخ و وقایع اجتماعی می‌پردازد. اساس روش هگل این است که امور جهان هویت ثابتی ندارند و در یک تحول درونی هر چیزی، امر متقابل خویش را ایجاد می‌کند. این دو گام که غالباً تز و آنتی‌تز نامیده می‌شوند، در نهایت در امر سوومی به نام سنتز جمع می‌شوند. مارکس نیز با رویکردی ماتریالیستی، به تحلیل دیالکتیکال تاریخ پرداخت. شریعتی از نخستین کسانی بود که این روش را در ایران مطرح کرد. از نظر وی، منطق ارسطو ذهنی و انتزاعی است. شریعتی کاربست این روش در عالم اسلام را مانع تحولات و پیشرفت‌های علمی می‌داند. علی‌رغم تأثیر شریعتی از مارکس در منظومه فکری خود، روش مدنظر وی تفاوت‌های عمده‌ای با دیالکتیک مارکسیستی و هگلی دارد. شریعتی هم با ابتدای دیالکتیک بر آگاهی، مخالف است و هم با ابتدای آن بر ماتریالیسم. علاوه بر این، او ضرب دوم دیالکتیک را جدا از ضرب اول و بیرون از آن تعریف می‌کند و ضرب سوم را حاصل جمع تز و آنتی‌تز نمی‌داند. در تحلیل شریعتی از تاریخ و انسان، ضرب اول و دوم دیالکتیک، جریان خیر و شر هستند که در تقابل با یکدیگر تاریخ و انسان را متحول می‌کنند و در نهایت نیز با پیروزی جریان حق، این مبارزه به نقطه پایان خویش می‌رسد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ، تضاد، دیالکتیک، ماتریالیسم، منطق.

<sup>۱</sup>. استاد تمام دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران؛ [gjamshidi@ut.ac.ir](mailto:gjamshidi@ut.ac.ir)

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول)؛ [Sina.sheikhi121@gmail.com](mailto:Sina.sheikhi121@gmail.com)

### مقدمه و بیان مسئله

دیالکتیک یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم فلسفی و اجتماعی است. هرچند این مفهوم ریشه در یونان باستان و قبل از میلاد مسیح دارد، در دوران جدید و قرن نوزدهم و بیستم با اقبال ویژه‌ای مورد توجه واقع شد و معنای جدیدی گرفت. دیالکتیک در یونان باستان به مباحثه و ردوبدل شدن افکار میان افراد مختلف اطلاق می‌شد. اصطلاح دیالکتیک در دوران جدید با فلسفه هگل مطرح شد و بیانی از سیر هستی و تاریخ بود. بدین صورت، دیالکتیک از فضای اندیشه و مفاهیم، صورتی هستی‌شناسانه یافت و زمینه تحلیل امور مختلف با دیالکتیک مهیا شد. پس از هگل، کسانی که دیالکتیک را به‌طور عمده وارد علوم انسانی کردند، مارکس و پیروان فکری او بودند و دیالکتیک به‌عنوان یک روش چندوجهی برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی مطرح شد. مارکس مدعی بود که از هگل بسیار آموخته، اما روش دیالکتیکی او را دگرگون کرده است. البته وی هرگز روش تاریخی خود را دیالکتیکی ننامید و از آن با عنوان ماتریالیسم تاریخی یاد می‌کرد، اما در هر صورت، پس از وی، انگلس و بیشتر اندیشمندان مارکسیست، روش دیالکتیکی را از امور قوام‌بخش تفکر مارکسیستی می‌دانستند.

دیالکتیک در کلی‌ترین معنای آن، بیانگر فرایند درهم‌تنیده مفهومی یا اجتماعی، پیوند متقابل و تغییر است که در آن تکوین و نفوذ متقابل و اصطکاک تضادها به تعالی آن‌ها به‌صورت شیوه تفکر یا شکل زندگی کامل‌تر یا کارآمدتر منجر می‌شود (باسکار، ۱۳۹۲: ۴۵۳). در یک نگاه کلی، دیالکتیک حاصل جمع کیفی دو امری است که میان آن‌ها نوعی تقابل و تفاوت وجود دارد و مرحله اول از دل مرحله دوم بیرون آمده است. چنانکه در زبان متخصصان علوم انسانی شایع است، دیالکتیک سه مرحله تز، آنتی‌تز و سنتز دارد (هرچند این اصطلاح مختص به دیالکتیک فیخته است، با تسامح این اصطلاح را در این مرحله به‌کار می‌بریم). تز وضع اولیه است و آنتی‌تز از درون آن و در تقابل با آن شکل می‌گیرد و در نهایت این تقابل به وضعیت سوم منجر می‌شود که برآیند کیفی و نه کمی، تز و آنتی‌تز است. سپس از درون این سنتز، آنتی‌تزی متولد می‌شود و سنتز را به یک وضع اولیه تبدیل می‌کند و این فرایند ادامه پیدا می‌کند تا در هگل به مطلق و در مارکس به وضعیت بی‌طبقه منجر شود. اطلاق این مراحل موجب می‌شود امر مقابلی پدید نیاید تا این اشکال به ایشان وارد نباشد که نقطه آرمانی شما نیز باید به وضع آنتی‌تز دچار شود.

در میان اندیشمندان مسلمان، علی‌رغم توجه دکتر شریعتی به فلسفه یونان، دیالکتیک یونانی مغفول باقی ماند و در فلسفه اسلامی امتداد نیافت؛ تا قرن‌ها بعد، وی به‌عنوان یکی از پیشروان و مدعیان استفاده از روش دیالکتیکی در عالم اسلامی ظهور یافت. شریعتی در بسیاری از آثار خود به ضرورت استفاده از روش دیالکتیک اشاره کرده است و در سال ۱۳۵۸ نیز جزوه‌ای با عنوان دیالکتیک توحیدی با مقدمه فرزندش، احسان شریعتی، به چاپ رسید. از منظر ایشان دیالکتیک امری نو و مختص به مارکسیست‌ها نیست، بلکه در تفکر شرقیان از دیرباز استفاده شده است. در دیدگاه شریعتی، تضاد میان خیر و شر در تفکر زرتشتی و شیعی، نشان‌دهنده وجود ایده دیالکتیکی در میان ادیان است که به تدریج و با غلبه منطق صوری و راکد ارسطویی فراموش شده است. علاوه بر این، ایشان معتقد است ماتریالیسم از لوازم تفکر دیالکتیکی نیست و می‌توان دیالکتیک را از نگاهی الهیاتی اشراق کرد. از نظر شریعتی یکی از موانع بزرگ مسلمانان در پیشرفت و ترقی، استفاده نکردن از روش دیالکتیک در بررسی‌های علمی است؛ چرا که دیالکتیک ناظر به واقعیت و تحولات اجتماعی، تاریخ و جامعه را تحلیل می‌کند؛ حال آنکه منطق ارسطویی صوری و انتزاعی است (شریعتی، ۱۳۶۱ الف، ج ۲: ۱۸۶-۱۸۸).

از آنجا که شریعتی در بحث خود از دیالکتیک به متفکران یونانی، هگل و مارکس ارجاع می‌دهد، نخست به بررسی اجمالی دیالکتیک در منابع فکری وی می‌پردازیم. پس از واکاوی مفهوم دیالکتیک در اندیشه صاحب‌نظران غربی، نسبت دیالکتیک در اندیشه ایشان را با مفهوم دیالکتیک مورد استفاده مرحوم شریعتی مشخص کنیم. آیا همان‌طور که شریعتی مدعی بود، چارچوب کلی دیالکتیک او همان دیالکتیک مارکسیستی است یا وی مفهومی دیگر از دیالکتیک را مدنظر داشته است؟

### اهداف و پرسش‌های پژوهش

هیچ فرهنگی از گذشته خویش جدا نیست. بزرگان، فرهنگ و ادب یک کشور هستند که در طول تاریخ، فرهنگ را استحکام می‌بخشند و به واژه‌ها و اعمال مردمان معنی می‌دهند. فهم ما از مبارزه و عدالت، با سخنان و نوشته‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیخ فضل‌الله نوری و علی شریعتی پیوند خورده است. از این‌رو لازم است برای شناخت خویش و مشخص کردن امکانات

فرهنگی خویش به آثار و افکار او رجوع و در آن تأمل کنیم؛ چرا که انقطاع فکری از تاریخ و فرهنگ خویش، ما را درگیر گسست و تناقض خواهد کرد.

علاوه بر این، دکتر علی شریعتی یکی از کسانی است که مفاهیم بسیاری از غرب و علوم انسانی را به ایران وارد کرد. یکی از این اصطلاحات، دیالکتیک بود. برخی معتقدند شریعتی دیالکتیک را به تقلید از مارکسیست‌ها در آثار خویش به کار می‌برد. ما در این مقاله ضمن تبیین مفهوم دیالکتیک، به بررسی صحت این ادعا می‌پردازیم. برای رسیدن به این اهداف، پرسش‌های ذیل مطرح می‌شوند:

۱. آیا شریعتی در روش دیالکتیک مقلد آرای متفکران غربی است؟

۲. دلیل توجه شریعتی به دیالکتیک چیست؟

۳. مفهوم دیالکتیک در اندیشه شریعتی چیست؟

### پیشینه پژوهش

علی‌رغم مقالات و کتب متعددی که درباره مرحوم شریعتی و اندیشه وی نگاشته شده است، سهم بسیاری کمی از این آثار به روش و تفسیر وی از دیالکتیک تعلق دارد. مهم‌ترین این مقالات عبارت‌اند از:

۱. بررسی دیالکتیک و دترمینسم تاریخی در تاریخ‌نگاری دکتر شریعتی؛ نوشته مهدی برزوفی.

نویسنده این مقاله به‌صورتی سطحی و ساده با مفهوم دیالکتیک در اندیشه غربی مواجه شده و کلامش نیز در این راه مشوش بود. گاهی مارکس، گاهی هگل و گاهی یونان را بنیان‌گذار دیالکتیک می‌داند. درنهایت نیز به محتوای غیرمادی دیالکتیک در اندیشه شریعتی اشاره می‌کند؛ درحالی‌که دیالکتیک هگلی نیز غیرماتریالیستی است و این، برای دیالکتیک مرحوم شریعتی ویژگی مناسبی نیست.

۲. بررسی رویکرد روشی دکتر علی شریعتی در اصول بنیادین دین؛ نوشته حمیده مختاری.

در این مقاله روش دکتر شریعتی به‌عنوان روشی جامعه‌شناسانه در فهم دین بررسی شده، اما یک غلط فاحش کار نویسنده را با نقدی جدی روبه‌رو می‌کند. نویسنده روش انتقادی را روش

دیالکتیک معرفی می‌کند؛ درحالی‌که روش انتقادی تفاوتی ژرف و جدی با دیالکتیک دارد و بیش از آنکه فرم و روش باشد، محتوا است.

### ۳. دین در نگاه مارکس و شریعتی؛ نوشته محمد فولادی.

نویسنده مقاله با رویکردی کلامی به نقد تفسیر شریعتی از دین و تاریخ انبیا می‌پردازد و رهیافت شریعتی را مارکسیستی معرفی می‌کند. فولادی معتقد است شریعتی روش دیالکتیکی مارکس را که اساسش تضاد است، به کار برده است. ما در این مقاله به دنبال آن هستیم تا نشان دهیم علی‌رغم دائمی بودن تضاد در رابطه دیالکتیکی، هر تضادی را نمی‌توان دیالکتیکی تفسیر کرد.

### چارچوب نظری

روش و اصطلاح دیالکتیک برخلاف باور رایج، ابداع هگل نیست و ریشه در فرهنگ و فلسفه یونان دارد. اصطلاح دیالکتیک برگرفته از واژه یونانی *dialektike* است و در لغت به‌طور کلی به معنی فن مباحثه و بررسی نقادانه مطابقت یک عقیده یا رأی با حقیقت آمده است اما اصطلاح تخصصی دیالکتیک در منظومه فکری هر فیلسوف معنایی دارد. ارسطو دیالکتیک را ابداع زنون الیایی<sup>۱</sup> می‌داند. دیالکتیک زنون ابطال فرضیات مخاطب از طریق اتخاذ نتایجی غیرقابل قبول از همان فرضیات است. زنون از دیالکتیک برای مقاصد فلسفی در مناظره‌ها و مباحثات بهره می‌برد، اما به تدریج سوفسطائیان مانند پروتاگوراس از آن در مغالطات خود استفاده کردند. پروتاگوراس مدعی بود که این‌چنین می‌تواند فاسدترین استدلال‌ها را نیز صحیح جلوه دهد. افلاطون برای تمیز این نوع دیالکتیک فاسد از نوع صحیح آن، روش سوفسطائیان را «مغالبه» نامید (پل ادواردز، ۱۳۶۶: ۱۱۰-۱۱۱).

در تفکر سقراط و افلاطون دیالکتیک فلسفی یونان به اوج خود رسید. افلاطون معتقد بود دیالکتیک سرآمد همه علوم است و هیچ علمی بالاتر از آن وجود ندارد (Pelato, 1988: 534E). درواقع افلاطون دیالکتیک را روشی می‌داند که انسان را در رسیدن به حقیقت، تعاریف و کلیات امور یاری می‌رساند و ساختار آن پرسش و پاسخ است. بدین صورت که از امور مقبول آغاز و با نشان دادن تناقضات ذاتی اندیشه طرف مقابل گام‌به‌گام او را به سوی حقیقت رهنمون می‌کند.

1. Zeno of Elea

نکته مهم درباره دیالکتیک افلاطونی، سلبی بودن آن است. به بیانی دیگر، دیالکتیک برای افلاطون تنها ابزار رهایی از زندان محسوسات است.

چنانچه مشخص است، دیالکتیک در فلسفه یونان، منطقی ذهنی برای تبیین و ایضاح مفاهیم و ادعاها بود، اما در دوران مدرن، به‌ویژه پس از هگل، دیالکتیک به منطقی برای بیان صیوررت هستی و توضیح اتفاقات جهان تبدیل شد. هرچند کانت نخستین کسی بود که برای نشان دادن منطق عقل محض از دیالکتیک منفی و تز و آنتی تز سخن گفت، این فیشته بود که نخستین بار دیالکتیک را در معنای مذکور و با عنوان سه‌ضربی تز و آنتی تز و سنتز به کار برد و به تقابل من و جز-من پرداخت (کاپلستون، ۱۳۶۷، ج ۷: ۵۷-۵۸).

دیالکتیک هگل مستلزم انتقال از یک وضعیت به وضعیت مقابل آن و حصول وحدت در «وضع مجامع» است<sup>۱</sup>. هر مرحله از دل تضادی که در درونش ایجاد می‌شود، به مرحله بعد منتقل می‌شود. اجزای متقابل یا متضاد در یک کل ارگانیک به یکدیگر وابسته‌اند و بدون هم نمی‌توانند وجود داشته باشند. هر جفت از این اضداد، ذات واحدی را ظاهر می‌سازند؛ بنابراین از این همانی، میان اضداد سخن گفته می‌شود. هر مرحله جلوه‌ای از روح است که در نهایت و در مدرنیته تحقق مطلق پیدا می‌کند و سیر دیالکتیکی روح کامل می‌شود (شیخی و سینا، ۱۳۹۹).

در اندیشه هگل، دیالکتیک بیان سیر آگاهی در تاریخ و البته این همان سیر وجود و هستی است؛ چرا که از نظر هگل هر آنچه عقلانی است، واقعی و هر آنچه واقعی است، عقلانی است، اما بنیاد این صیوررت بر آگاهی استوار است (هگل، ۱۳۸۲: ۲۹۳).

دیالکتیک در علوم انسانی بیش از آنکه با اندیشه و اسم هگل قرین باشد، با تفکر و نام مارکس پیوند خورده است، اما مارکس اندیشه و منطق خود را ماتریالیسم تاریخی و نه دیالکتیک می‌داند و در همان مقدمه کتاب سرمایه بر دیالکتیک هگلی نقدهایی جدی وارد می‌کند. ایرو لون مدعی است که ماتریالیسم و دیالکتیک قابل جمع نیستند و ترویج دیالکتیک در مارکسیسم توسط فیلسوفان شوروی برای مشروع کردن تحولات در حکومت شوروی رخ داده است (لون، ۱۳۹۲: ۸۰۰-۸۰۲).

۱. هگل برای تبیین خود از اصطلاح تز و آنتی تز و سنتز استفاده نکرد؛ چرا که تز وابسته به سوژه است؛ درحالی‌که دیالکتیک هگل با هستی‌شناسی آغاز می‌شود.

اما با اندکی مسامحه می‌توان سوبه‌های دیالکتیکی اندیشه مارکس را پررنگ کرد. در اندیشه مارکس وقتی قوای تولیدی یک جامعه تحول پیدا کند و روابط تولیدی متناسب با آن تولید نشود، تضاد رخ می‌دهد و موجب وقوع انقلاب می‌شود. این تضاد را می‌توان لحظه دیالکتیکی اندیشه مارکس دانست. قوای تولیدی مادی جامعه در مرحله خاصی از تحولشان در تضاد با مناسبات موجود تولید یا به تعبیری در تضاد با روابط مالکیتی که حرکت آن قوا تا این زمان درون آنها روی داده است، قرار می‌گیرند. این مناسبات که اشکال تحول قوای تولیدی هستند، به موانع آنها تبدیل می‌شوند. دقیقاً همین تضاد است که به انقلاب و تحول جامعه و مناسبات جدید تولید منجر می‌شود. در واقع مناسبات جدید و عالی‌تر تولید هنگامی ایجاد می‌شوند که شرایط مادی موردنیازشان به کمال برسد. بسیاری، این سیر را دیالکتیک هگلی می‌دانند؛ با این تفاوت که بنیاد آن بر ماتریالیسم استوار است (شیخی، ۱۳۹۹).

اما باید توجه داشت که مارکس مسیر تاریخ را تک‌خطی و ازپیش‌معین نمی‌دانست؛ بنابراین معتقد بود که روسیه می‌تواند به سوسیالیسم برسد؛ بدون اینکه از تمام فرازونشیب‌های فاجعه‌بار نظام سرمایه‌داری بگذرد (Marx, 1953: 312). به عقیده یان کرایب، اشتباه است اگر اشکال ماقبل سرمایه‌داری را زنجیره‌ای ببینیم که هر یک از دیگری پدید می‌آیند. علاوه بر این، مراحل در همه جا ضرورتاً پشت سر هم نمی‌آیند؛ مگر فئودالیسم و سرمایه‌داری (کرایب، ۱۳۸۲: ۳۴۶-۳۴۷). پس عدم ترتیب مراحل تاریخ بر یکدیگر و حتی بی‌نسبتی وضعیت بی‌طبقه با مراحل قبلی زندگی بشر، تردیدی جدی در دیالکتیکی بودن اندیشه مارکس وارد می‌کند. از این‌رو ما در این مقاله به دنبال بررسی این موضوع نیستیم، بلکه کلیاتی از دیالکتیک در اندیشه اندیشمندان غربی را مطرح کردیم تا با توجه به چارچوب نظری ایشان، به‌ویژه اندیشه هگل و مارکس دیالکتیک در اندیشه شریعتی را دقیق‌تر بشناسیم.

### یافته‌های پژوهش

اکنون پس از بررسی مقدمات و روشن‌شدن مسئله به بررسی سه پرسش اصلی این پژوهش می‌پردازیم:

### ۱. مواجهه فعالانه شریعتی با مارکسیسم و روش دیالکتیک

دیالکتیک در اندیشه شریعتی باید در بستر کلی اندیشه و آرای وی تفسیر شود. شریعتی یک ایده کلی داشت و آن، دفاع از دین در برابر روشنفکران و مادی‌گرایان، با تفسیری که قرائت غیرپویا، متحجر و غیرمبارز را از دین کنار می‌زند. این ایده در یک معنای کلی برای شریعتی مبارزه با مثلث زر و زور و تزویر بود. از همین‌رو وی با سوسیالیسم فرانسوی و مارکسیسم احساس نزدیکی می‌کرد و معتقد بود آنچه سوسیالیست‌ها به دنبال آن هستند، در مکتب تشیع بهتر و در مرحله‌ای اعلا وجود دارد. شریعتی تجسم فکری خود را در ابوذری غفاری پیدا کرد؛ کسی که به نفع محرومان و ستم‌دیدگان با حاکم ستمگر و مترف برای ایجاد عدالت و برابری مبارزه می‌کرد و یک سوسیالیست موحد بود.

«سوسیالیست‌های جدید می‌گویند: دنیا باید که سوسیالیست شود/ تا درخور زندگانی و زیست شود/ یغماگری و قلدری و اشرافی نیست شود/ معدوم شود، محو شود، نیست شود. ما نیز همین طرز فکر را در سراسر زندگی ابوذری آشکارا می‌بینیم. اگر شعار سوسیالیست این است که از هر کس مطابق استعدادش و به هر کس مطابق کارش، ما آن را در مبارزات دلیرانه ابوذری به طرز پرشکوه‌تری در سیزده قرن پیش مشاهده می‌کنیم» (شریعتی، ۱۳۶۱ ب: ۶).

اما شریعتی سوسیالیسم را در بستری متفاوت فهم و تفسیر می‌کرد. به همین دلیل اهمیت دارد تا نسبت او را با مکاتب فکری علوم انسانی مشخص کنیم. آیا شریعتی از اندیشه مارکسیسم پیروی می‌کرد؟ آیا او به صورت مقلدانه دیالکتیک مارکسیستی را بر اندیشه دینی تحمیل می‌کرد؟ آیا شریعتی متوجه تفاوت‌های میان سوسیالیسم و اندیشه دینی نبود؟

جملات صریح شریعتی نشان می‌دهد وی از نخستین افرادی بود که در ایران با علوم انسانی مواجهه فعال داشت و می‌خواست با دخل و تصرف در آن، علوم انسانی را در راستای اهداف دینی تولید کند.

شریعتی معتقد بود در مرحله اول باید به خوبی و بدون سوگیری علوم انسانی غرب را شناخت و این ضرورت مواجهه یک انسان متدین و منصف با پدیده‌های مختلف است: «من نه مارکسیست هستم و نه اگزیستانسیالیست. نه آنتی‌مارکسیست هستم و نه آنتی اگزیستانسیالیست، بلکه کوشیده‌ام معلمی باشم که مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم را درس می‌دهد و در حد خودم



محققی باشم که این دو مکتب را همچنان که ادیان دیگر و مکتب‌های دیگر را بررسی می‌کنم، بررسی کنم و همان‌طور که وظیفه تحقیق و تعلیم هست، نکته‌های مثبت و نکته‌های منفی هر دو را آنچنان که امروز در دنیا گفته شده و در محیط‌های علمی مطرح است و آن چنان که در حد خودم به ذهنم می‌رسد، هر دو وجهه را عنوان کنم؛ برای اینکه فقط کسی می‌تواند رسالت دینی خودش را انجام دهد که حتی مکتب‌های مخالف را درست شناخته باشد» (شریعتی، ۱۳۶۱ الف، ج ۲: ۱۴۸).

اما شریعتی تصریح می‌کند که هدف از این شناخت، تحصیل الگویی در جهت آرا و اندیشه‌های شیعی است؛ چنان‌که در بحث از فلسفه تاریخ و بیان الگوهای غربی این فلسفه، هدف خود را این‌گونه مشخص می‌کند: «من به‌عنوان یک شیعه و به‌عنوان یک مسلمان می‌خواهم فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ خودم را بگویم، چطور فلسفه تاریخ را می‌فهمیم؟ یک شیعه چطور می‌فهمد؟» (شریعتی، ۱۳۶۱: ۴۲۲).

شریعتی برنامه تحولی خود در علوم انسانی را در لابه‌لای آثار خویش مطرح کرده است. یکی از این برنامه‌ها به روش و متد این علوم بازمی‌گردد. وی معتقد است متد فکری مارکسیسم را که علمی‌بودن و دیالکتیکی‌بودن آن است، باید اخذ کرد، اما روح ماتریالیستی آن را باید کنار گذاشت و این متد را که در تفکر دینی ریشه دارد، با نگاه شیعی اشراق کرد (شریعتی، ۱۳۶۱ الف. ج ۳: ۵۵-۵۶).

## ۲. ریشه توجه شریعتی به دیالکتیک؛ انحطاط در تمدن اسلامی

شریعتی در عین دل‌سپردگی به اندیشه شیعی معتقد است که در طول تاریخ جامعه مسلمانان از حقیقت تشیع فاصله گرفتند و در این فاصله‌گرفتن، به انحطاط بزرگی دچار شدند. به نظر او علل اصلی این انحطاط، بی‌توجهی به امر واقع، یونانی‌زدگی و آخرت‌گرایی صوفیانه است. درنهایت شریعتی توجه به دیالکتیک را یکی از راه‌حل‌های جهان اسلام برای غلبه بر این مشکلات می‌داند. در ادامه نخست علل انحطاط تمدن اسلامی را از منظر شریعتی واکاوی می‌کنیم. سپس به نقش دیالکتیک در رفع این مشکلات می‌پردازیم:

۱. بی‌توجهی به امر واقع: شریعتی معتقد است فلاسفه به واقعیت بیرونی عالم بی‌توجه بوده‌اند و به دلیل تفوق بر منظومه فکری تمدن اسلامی، موجب فراموشی ما از امر واقع شده است. ایشان در کتاب *ویژگی‌های قرون جدید* مثالی از ابن‌سینا می‌زند که در اتاق خود درباره تغییر حالات آب بدون اینکه دست به آزمایش بزند، به تفکر عقلانی مشغول است. همین رویکرد برای قرن‌ها موجب دوری از واقعیت و ناکارآمدی مناسب در علم شد. از منظر شریعتی، عالمان فیلسوف مسلک به «گوشه خانه می‌رفتند، کتاب‌ها را دور خودشان جمع می‌کردند، پرده‌ها را می‌کشیدند و در تنهایی به اندیشیدنی منطقی-ذهنی به حقایق دودوتاچهارتای خالی می‌پرداختند و بعد می‌نوشتند و این‌گونه کتاب طبیعیات درباره جانوران می‌نوشتند؛ بدون اینکه جانور را دیده باشند» (شریعتی، ۱۳۶۱ ج: ۶۶).
۲. آخرت‌گرایی صوفیانه: از منظر مرحوم شریعتی، مسلمانان در طول تاریخ به مسائل انتزاعی و موضوعات ماورای حس پرداخته‌اند و سایر مسائل محسوس و مربوط به تجربه را بی‌اهمیت پنداشته‌اند. وی در این مسئله تا حدی متأثر از کانت است که امور ماورای تجربه را از دایره علوم انسانی خارج می‌دانست؛ درحالی‌که علم نیز صلاحیت نفی و تکذیب آن‌ها را ندارد (کانت، ۱۳۶۲: ۴۱۸-۴۲۰). شریعتی معتقد است فکر عرفانی هند و یونان نیز بر این مسئله دامن زد و جامعه را به سوی یک تخدیر و عزلت‌گرایی کشاند؛ درحالی‌که قرآن ما را توجه به تأمل در طبیعت و مخلوقاتمانند شتر دعوت می‌کند و درک امور ماورایی مانند روح را خارج از دسترس بشر می‌داند. (شریعتی، ۱۳۶۱ ج: ۷۸)
۳. منطق ثابت ارسطویی: شریعتی منطق ارسطویی یا همان منطق صوری را، منطق عقلی و ذهنی می‌دانست که بدون بررسی پدیده‌ها و حقیقت، صرفاً به فرم حرکت ذهن و روابط مفاهیم ذهنی در عمل تفکر و استنتاج عقلی می‌پردازد. ایراد این منطق و روش آن از نظر شریعتی این است که ثبوتی و استاتیک است و بر اصل ثبوت و عدم تغییر واقعیات تکیه دارد. از همین‌رو انسان در این چارچوب یک موجود معین و ابدی است که از روابط پیرامون و محیط و واقعیت جدا می‌شود. این انسان درگیر حقایق کلی و مجرد است؛ بنابراین از اتفاقات جامعه‌اش بی‌خبر می‌ماند. درنهایت این منطق، روح انقلابی و فکر خلاق تحول‌خواه اسلامی را از بین برد. به‌زعم شریعتی، آن چیزی که غرب را از این منطق صوری نجات داد، روش دیالکتیکی بود؛ روشی که به

واقعیت‌ها و عالم خارج از ذهن می‌پردازد و جهان را در بستری از تغییر و تضاد تحلیل می‌کند. در نهایت شریعتی ادعا می‌کند که این منطق پیش از غربی‌ها قرن‌ها پیش و در ادیان زرتشت و اسلام موجود بوده است و ما برای پیشرفت جامعه و رهایی از منطق ارسطویی باید به احیای این روش همت گماریم (شریعتی، ۱۳۵۸: ۲۲-۲۶).

شریعتی در دوره‌ای به سر می‌برد که ایرانیان به‌تازگی با علوم انسانی غربی آشنا شده‌اند و وی بیش از آنکه یک متفکر باشد، یک مصلح اجتماعی است. شریعتی در بحبوحه مبارزه است و دغدغه حفظ دین در کارزار مجادلات مارکسیستی و روشنفکری را دارد. از این رو با روحیه‌ای کلامی و با روحی شاعرانه به دفاع از دین و ارائه تقریری انقلابی از آن می‌پردازد. به همین خاطر ایرادات علمی مختلفی به شریعتی وارد است که برای فردی در این جایگاه طبیعی است. عرفان ایرانی هرگز انزواگرا نبوده است و حرکت‌های سیاسی و اجتماعی مانند سربداران یا شهرسازی عبدالله قطب بن محیی نشانی از حرکت‌های اجتماعی درخشان عرفان اسلامی است. شریعتی وقتی به دیالکتیک به‌عنوان یک روش پویا و واقع‌نگر می‌پردازد، نمونه‌های آن را از اشعار مولوی، عارف بزرگ تاریخ ایران، مثال می‌زند (شریعتی، ۱۳۵۸: ۲۶). عرفان در ایران هرگز بر ورود افکار هندی و یونانی در قرن سوم و چهارم متمرکز نبوده است؛ چنان‌که شیخ اشراق ریشه‌های تصوف را در ایران پیش از اسلام و قرن اول و دوم هجری قمری نشان می‌دهد (پازوکی، ۱۳۹۴). علاوه بر این، فلسفه نیز به تجربه هرگز بی‌توجه نبوده است. کتاب متافیزیک ارسطو با جملاتی درباره اهمیت حس آغاز می‌شود و جمله مشهور خواجه نصیر طوسی درباره اهمیت حس در علم: «من فقد علما فقد فقد حسا»، نشان‌دهنده اهمیت حس و تجربه در عالم فلسفی است (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۹: ۳۷۵). حتی در منطق ارسطو تجربیات از جمله یقینیات هستند. همچنین شریعتی مشخص نمی‌کند که در قرن چهارم و پنجم هجری که روش منطقی ارسطو در میان عالمان مسلمان رواج دارد، چگونه آن پیشرفت‌های شگرف علمی و تمدنی به دست آمده است.

پس مسئله به این سادگی نیست که فلسفه ارسطویی یا عرفان مانع ترقی ملل مسلمان شده باشد. در هر صورت این مسئله موضوع اصلی این مقاله نیست، بلکه صرفاً اشاره‌ای گذرا

صورت گرفت تا با الگوی کلی اندیشه شریعتی آشنا شویم و جایگاه او را در بستر تاریخی-فرهنگی خودش بشناسیم.

شریعتی معتقد است دیالکتیک به دلیل توجه به امر واقع، از آنجا که برخلاف منطق ذهنی ارسطویی است، ما را از مشکلات مذکور می‌رهاند. در ادامه، ابعاد مختلف دیالکتیک از منظر شریعتی را واکاوی می‌کنیم.

### ۳. مفهوم دیالکتیک در اندیشه شریعتی

چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، شریعتی در بررسی دیالکتیک، نخست به سراغ شناخت و بررسی این مفهوم در اندیشه متفکران غربی می‌رود و ریشه یونانی این لغت و اصطلاح را متذکر می‌شود. شریعتی به هراکلیتوس اشاره می‌کند و قانون تضاد دیالکتیکی را از جمله معروف وی که هرگز نمی‌توان دو بار پای خود را در یک رودخانه قرار داد، بیرون می‌کشد. در بیان او، دیالکتیک نزد سقراط به معنای کشف تناقضات فکری طرف مقابل است. در هگل کلیت این معنا حفظ می‌شود؛ با این تفاوت که هگل این روش را برای فهم پدیده‌های عالم به کار می‌بندد. تا اینجا شریعتی تضاد را ریشه اساسی دیالکتیک می‌داند، اما به یک نکته مهم دیگر در دیالکتیک نیز اشاره می‌کند و آن زایش درونی منطق دیالکتیک است: «هر پدیده‌ای نقیض خودش را در خود جبراً پدید می‌آورد» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۴۳). در نهایت منطق سه‌مرحله‌ای دیالکتیک را متذکر می‌شود که مرحله سوم حاصل جمع دو نقیض مذکور است.

اما شریعتی در عین پذیرش منطق تاریخی مارکس مبنی بر مبارزه محرومان و برخورداران، مقلد این تفکر باقی نمی‌ماند و با منطق ماتریالیستی مارکس مخالف است و معتقد است دیالکتیک با ماتریالیسم قابل جمع نیست. جمع نشدن دیالکتیک و ماتریالیسم در اندیشه شریعتی به این نکته بازمی‌گردد که از نظر وی دیالکتیک، منطق جهان واقعی است و جهان واقعی یکسره مادی نیست؛ بنابراین از منظر شریعتی، ماتریالیسم دیالکتیک یک دیدگاه مخدوش است. ایراد دیگر وی بر دیالکتیک ماتریالیستی این است که این دیالکتیک در دام اتوپیاپردازی می‌افتد و دنیایی خیالی را به عنوان جامعه بی‌طبقه معرفی می‌کند؛ مسئله‌ای که مارکس در نقد خود بر سوسیالیست‌های فرانسوی با عنوان خیال‌پردازی یاد می‌کند (همان: ۳۴-۳۵).

اما نکته مهم دیگر اینکه در دیدگاه شریعتی، دیالکتیک برخلاف منطق صوری ارسطو منطق جهان واقعی و نه منطق جهان ذهنی و انتزاعی است. همان‌طور که اشاره شد، شریعتی منطق ارسطو را به دلیل ذهنی بودن و توجه صرف به فرم گزاره‌ها، مانع توجه به جهان واقعی می‌داند و عامل عقب ماندگی علمی تا قبل از دوره مدرن را استفاده از همین منطق انتزاعی معرفی می‌کند. شریعتی مبنای ترجیح دیالکتیک بر منطق صوری را در متغیر بودن دائمی جهان و انسان می‌داند؛ چرا که واقعیت جهان و تطورات آن، با صیوروت دیالکتیک و نه ثبات منطق صوری مطابقت دارد (همان: ۲۵-۲۶).

تا اینجا تصویر شریعتی از روش دیالکتیک در اندیشه غربی را بررسی کردیم. او دیالکتیک را منطقی بر مبنای تضاد معرفی می‌کند که ناظر به دنیای واقعی است، اما شریعتی در این نقطه متوقف نمی‌شود، بلکه به دنبال تکامل دیالکتیک با نشان دادن قرائت ادیان از این روش است. وی اساساً این منطق را پیش از دنیای غرب، متعلق به تمدن شرق و ادیان زرتشت و اسلام می‌داند: «دیالکتیک، اصل تضاد در طول تاریخ: از یونان گرفته تا هگل و از مذاهب و فلسفه‌هایی که حتی بنیان‌گذارانشان شناخته نیستند در هند، چین و ایران تا مذاهب پیشرفته و بزرگ مانند یهود و مسیحیت و اسلام همه جهان را، و انسان را، و جامعه را، و تاریخ را بر اصل تضاد طرح کردند و اصل تضاد اصولاً اصلی است که جزء خصوصیات منطق دینی و عرفانی است» (شریعتی، ۱۳۶۱ د: ۱۶۷)

البته این منطق در دنیای اسلام مترقی‌تر است؛ چرا که برخلاف جهان‌بینی مارکسیستی، جهان را یکسره مادی نمی‌داند. شریعتی با تکیه بر براهین دینی اثبات خداوند، معتقد است ماده خودبسنده نیست و برای تغییرات خود نیازمند موجودی غیرمادی است. از همین رو او دیالکتیک دینی را «امری بین آمرین» می‌داند. نه مانند هگل به ایده مطلق گرایش دارد و نه مانند مارکس به سوی ماتریالیسم. منطق دیالکتیک نیز ایجاب می‌کند که ما علاوه بر امور مادی، امور مجرد را نیز در نظر داشته باشیم؛ چرا که تضاد میان ماده و امر مجرد، حرکت دیالکتیکی را ایجاب می‌کند؛ در غیر این صورت امر مادی، علیتی یک‌طرفه برقرار می‌کند و دیالکتیک منقطع می‌شود:

«اما رابطه دیالکتیکی متقابل بین انسان و محیط که محیط انسان را می‌سازد و انسان هم محیط را و رابطه دیالکتیکی متقابل و دوطرفه بین ایده و ماده یعنی انسان ماده را عوض می‌کند

و ماده هم انسان را عوض می‌کند، فقط در جایی امکان دارد که ما هستی را در عین حال که یک پیکر مادی که بر اساس جبر حرکت دارد، می‌نگریم، دارای یک شعور و اراده مطلق هم بدانیم. آن وقت است که در زندگی اجتماعی، من در برابر طبیعت می‌گویم: طبیعت مظهري از پیکر خداوند است و من مظهري از اراده خداوند هستم... فقط در جهان‌بینی توحیدی، رابطه دیالکتیکی را می‌شود تا آخر دنبال کرد» (همان: ۲۸۶).

در تقریر شریعتی از دیالکتیک چند مسئله عمده وجود دارد: نخست اینکه همان‌طور که در دیالکتیک از منظر اندیشمندان غربی متذکر شدیم، در دیالکتیک هگل جهان مادی نفی نمی‌شود، بلکه وی بنیاد و حقیقت آن را ایده معرفی می‌کند. همچنین در دیالکتیک مارکس چنان‌که اشاره شد، تأثیر امور غیرمادی بر ماده نفی نمی‌شود، بلکه مسئله بر سر تعیین‌کنندگی امر مادی است. البته در تفکر شریعتی چنان‌که دیدیم سعی می‌شود سهم امر مادی و امر متعالی برابر باشد. وی فرو گذاشتن سهم هر یک را غلتیدن به دامگه ماتریالیسم یا پرتگاه اوهام و آخرت‌گرایی می‌داند. مسئله مهم در تقریر شریعتی از دیالکتیک، نسبت مراحل مختلف این روش با یکدیگر است. آیا در روش مدنظر او، مانند آنچه در غرب مشهور است، مرحله دوم از دل مرحله اول بیرون می‌آید و در تضاد و سنتز این دو مرحله، مرحله سوم اتفاق می‌افتد؟

شریعتی تاریخ را عرصه تضاد دو جریان حق و باطل می‌داند. این دو جریان برخلاف اجزای دیالکتیک معهود، از درون یکدیگر به وجود نیامده‌اند و در گام نهایی نیز به حاصل جمع این دو جریان نمی‌رسیم، بلکه تاریخ به پیروزی یکی از این دو جریان، یعنی جریان توحیدی می‌انجامد. این رویکرد موجب می‌شود تا شریعتی به کمک دیالکتیک فلسفه تاریخ شیعی را بیان کند.

تاریخ از منظر شریعتی جریان مبارزه دائمی میان نور و ظلمت است؛ چنان‌که تاریخ انبیاء و ائمه نیز این چنین بوده است: «اما فلسفه تاریخ، جنگ بین دو طبقه است: طبقه حق و طبقه باطل. در طول تاریخ این دو طبقه با هم در حال جنگ‌اند. همیشه بینش فلسفی و تاریخی اسلام یک بینش در حال مبارزه است، بینش مسالمت‌آمیز نیست... دو تا طبقه، طبقه حق و باطل دائماً در حال جنگ‌اند. از کی؟ از زمان آدم جنگ شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند» (شریعتی، ۱۳۶۱: ۴۲۱). از همین رو شریعتی امام حسین (ع) را در مبارزه خود، وارث حضرت آدم می‌داند و کتاب حسین وارث آدم را با همین رویکرد نام‌گذاری و تحریر کرد و مفهوم زیارت وارث را با

ارت‌بردن از مبارزه شرح داد. شریعتی معتقد است این مبارزه ادامه دارد تا درنهایت با ظهور حضرت مهدی و پیروزی جریان توحیدی و انبیاء خاتمه می‌یابد. مبارزه به‌خاطر آزادی و عدالت مانند یک رودخانه در بستر زمان جریان دارد. ابراهیم است، موسی است، عیسی است، محمد است، علی است و حسن است و حسین است و همین‌طور تا آخرالزمان که این نهضت پیروزی جهانی پیدا می‌کند، ادامه دارد. اعتقاد به اینکه این منجی نهایی تاریخ بشر، دنباله ائمه شیعه و دوازدهمین امام است، به این معنی است که آن انقلاب جهانی و پیروزی آخرین، دنباله و نتیجه یک نهضت بزرگ عدالت‌خواهی علیه ظلم در جهان است (شریعتی، ۱۳۶۱: ۳۶۲).

علاوه بر تاریخ تحلیل شریعتی از امور مختلف مانند انسان نیز همین‌گونه است؛ یعنی شریعتی دیالکتیک مدنظر خویش را در همه ابعاد تفکر و تحلیل‌های خود جریان می‌دهد. از نظر وی «انسان یک اراده آزاد و مسئول است در پایگاهی میانه دو قطب متضاد خدا-شیطان. اجتماع این دو تضاد، جمع این تز و آنتی‌تز... یک حرکت دیالکتیکی جبری تکاملی را و مبارزه مدام میان دو قطب متناقض در ذات و در زندگی انسان را [در او ایجاد کرده است]» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۶۵).

با این بیان، روش شریعتی بیش از آنکه روش دیالکتیک مارکسیستی باشد، از یک فلسفه تاریخ دینی-شیعی متأثر است و آن را در شکل امروزی علوم انسانی منقح می‌سازد: «فلسفه تاریخ، جنگ بین دو طبقه است: طبقه حق و طبقه باطل. در طول تاریخ این دو طبقه با هم در حال جنگ‌اند. همیشه بینش تاریخی و فلسفی اسلام یک بینش در حال مبارزه است، بینش مسالمت‌آمیز نیست... دو تا طبقه، طبقه حق و باطل، دائماً در حال جنگند. از کی؟ از زمان آدم جنگ شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند و ما در هر زمانی و در هر دوره‌ای که آمده‌ایم، در یک صحنه از جنگ دخالت داریم و باید داشته باشیم و مسئولیت داریم. این جنگ در یک قرن خاص و در یک دوره خاص، براساس یک تضاد خاص، ظهور نمی‌کند که بعد هم به صلح گرایش پیدا کند.» (شریعتی، ۱۳۶۱: ۴۲۱)

چنان‌که مشخص است، شریعتی معتقد نیست که دو از جریان حق و باطل درون یکدیگر پدید آمده‌اند و وضعیت نهایی نیز جمع این دو جریان نخواهد بود و این مخالف همه تعاریف دیالکتیک هگلی و مارکسیستی است، بلکه شاید روش شریعتی را نزدیک به دیالکتیک یونان باستان دانست؛ چرا که دیالکتیک یونانی با جدال کلامی دو طرف عالم و جاهل صورت می‌گیرد

و در نهایت به برتری فرد عالم می‌انجامد. البته این دیالکتیک صرفاً در کلام و امور ذهنی منحصر است؛ درحالی‌که شریعتی متوجه تاریخ و جریانات اجتماعی است. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که در دیالکتیک مورد نظر شریعتی، تاریخ و انسان‌ها و وقایع اجتماعی در یک تضاد و تقابل خیر و شر قرار دارند و این تضاد موتور محرکه تاریخ، وقایع اجتماعی و انسان‌ها است که با پیروزی جریان حق خاتمه می‌یابد. از همین رو می‌توان شریعتی را پیشگام بیان فلسفه تاریخ شیعی در دوران معاصر دانست.

### نتیجه‌گیری

دنیای غرب از زمان تمرکز و توجه به روش پیشرفت‌های تمدنی خویش را آغاز کردند. دکارت سنگ بنای این توجه را گذاشت و پس از وی بخش عمده‌ای از اندیشه غربی به روش اختصاص یافت. در جامعه‌شناسی نیز وبر تفاوت اصلی تمدن غرب با پیشینیان را در توجه غربی‌ها به روش اعلام کرد. در مقابل نیز نیچه و متفکران پست‌مدرن بر رازدایی از جهان در پی روش‌مندشدن امور تأکید می‌کنند؛ به طوری که می‌توان منازعات فکری علوم انسانی را حول محور روش دسته‌بندی کرد.

اما در ایران و به‌ویژه در مجامع دانشگاهی، بحث روش مغفول واقع شد. از ابتدای آشنایی ایران با تمدن غرب، تمرکز اصلی بر دستاوردهای ایشان و واردات آن‌ها به ایران بود. در حوزه‌های علمیه نیز علی‌رغم توجه به روش و ارائه دروسی مانند منطق و اصول فقه، مسئله از توجه به روش در مباحث فکری و عقلانی فراتر نمی‌رفت و به روش‌مندی امور عالم و پدیده‌های اجتماعی توجهی نمی‌شد.

در ایران شریعتی از نخستین کسانی بود که تمرکز خود را بر بحث روش گذاشت. او هم به تحلیل پیشرفت غرب و هم به عقب‌ماندگی ما از زاویه روش نگاه می‌کرد و مباحثی را مطرح کرد که برای ایرانیان تازه بود. او همچنین بحث از روش را نه فقط در مباحث و قضایای علمی، بلکه در روابط اجتماعی و سیر تاریخ مطرح کرد و بحث از فلسفه تاریخ را در ایران رواج داد. البته باید توجه داشت که شریعتی این مباحث را در اواسط قرن بیستم میلادی و برای اولین بار



در ایران مطرح کرد. پس باید به او به‌عنوان یک پیشگام در بحث روش و نه یک متفکر تمام‌عیار در این عرصه توجه و انتقادات خود را نیز در همین چارچوب مطرح کرد.

مطلب مهم دیگر در مباحث روشی شریعتی، توجه وی به فرهنگ و تاریخ و مذهب ما است. هیچ اندیشه‌ای نمی‌تواند در خلأ ایجاد شود و رشد و نمو داشته باشد. یکی از بزرگ‌ترین مصائب ما از ابتدای آشناییمان با علوم انسانی غربی، نگاه انتزاعی و ریاضی‌وار به این علوم بوده است. در واقع رویکرد مهندسی داشتن به علوم انسانی ما را از فرهنگ و تاریخ، دو رکن اصلی علوم انسانی، غافل می‌کند، اما شریعتی بحث روش را با تاریخ اسلام و فرهنگ تشیع مطرح می‌کند و از این حیث نیز یکی از پیشگامان این عرصه است. در واقع جدایی علوم انسانی از فرهنگ و واقعیت جامعه ما، به‌سان همه جداسازی‌های موجود در ایران نظیر حوزه و دانشگاه، بستری برای تضاد و سوءتفاهم می‌شود و راه شریعتی چشم‌اندازی مطلوب، اما سخت در این عرصه ترسیم می‌کند. البته در همه این مواضع نقدهای مختلفی بر اندیشه شریعتی وارد است، اما این‌ها نباید به نادیده‌گرفتن وی منجر شود؛ چرا که هر راهی در شروع خود با سختی‌ها و اشتباهات متعددی مواجه می‌شود.

چنان‌که در مقاله حاضر توضیح داده شد، شریعتی به اهمیت میان روش و واقعیت پی برد و جامعه اسلامی را از اندیشه‌های انتزاعی حذر داد. وی در عین توجه به دستاوردها و اندیشه‌های اندیشمندان غربی، تلاش کرد تا با بازخوانی تراث دینی و اسلامی-ایرانی، نسبتی میان این دو منبع برقرار کند و به تصریح خود، مقلد اندیشمندان غربی نباشد. شریعتی با توجه به زمانه خود و قراردادن در طلیعه آشنایی ایرانیان با علوم انسانی غربی، در این زمینه تلاشی درخور کرد. دیالکتیک در اندیشه شریعتی به تقابل خیر و شر در فلسفه تاریخ شیعی معطوف شد و با انتقاد از دیالکتیک آگاهی‌بنیاد هگل و دیالکتیک ماتریالیستی مارکس، راهی میانه را برگزید که ضرب نهایی این دیالکتیک نه در جمع ضرب اول و دوم، که در پیروزی یکی بر دیگری خاتمه می‌یافت. خودآگاهی شریعتی از این رویکرد و اتخاذ موضعی انتقادی نسبت به فرهنگ و تئوری‌های موجود مسئله‌ای است که می‌تواند برای گشودن افق‌های جدید در علوم انسانی و فرهنگ ما کارآمد باشد.

## منابع

- ادواردز، پل (۱۳۶۶). *تاریخ مابعدالطبیعه*. ترجمه شهرام پازوکی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باسکار، روی (باتومور و همکاران) (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- پازوکی، شهرام (۱۳۹۴). مقاله حکمت خسروانی و فیثاغورثی از دیدگاه شیخ اشراق. *دو فصلنامه پژوهش عرفان*، ۱۶.
- شریعتی، علی (۱۳۵۸). *دیالکتیک توحیدی*. جلد دوم. قم: تشیع.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ الف). *اسلام‌شناسی*. جلد دوم و جلد سوم. تهران: چاپخش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ ب). *ابوذر*. تهران: چاپخش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ ج). *ویژگی‌های قرون جدید*. تهران: چاپخش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ د). *جهان‌بینی و ایدئولوژی*. تهران: چاپخش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ ه). *حسین وارث آدم*. تهران: چاپخش.
- شیخی، سینا (۱۳۹۹). مقاله بررسی مفهوم دیالکتیک در اندیشه مارکس. *دو فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی*، ۱۱(۱).
- طوسی، خواجه نصیر (۱۳۸۹). *اساس‌الاعتباس*. تهران: دانشگاه تهران.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. ویراست دوم. تهران: امیرکبیر.
- کرایب، یان (۱۳۸۹). *نظریه اجتماعی کلاسیک*. ترجمه شهناز مشمی پرست. تهران: آگه.
- لون، ایرو (باتومور و همکاران) (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- وود، آلن (۱۳۹۱). *کارل مارکس*. ترجمه شهناز مشمی پرست. تهران: ققنوس.
- هگل، گئورک ویلهلم فردریش (۱۳۷۹). *عقل در تاریخ*. ترجمه حمید عنایت. تهران: شفیعی.
- هگل، گئورک ویلهلم فردریش (۱۳۸۲). *پدیدارشناسی جان*. ترجمه باقر پرهام. تهران: کندوکاو.
- Marx, K & Engels, F. (1953), *Selected Correspondence*, Moscow: Foreign Languages Publishing House.
- Marx, K., & Engels, F. (2010). *Marx & Engels Collected Works Vol 20*. Lawrence & Wishart.
- Plato, Halliwell, S., Plato, & Halliwell, S. (1988). *Republic 10*. Warminster, UK: Aris & Phillips.